

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَبِهِ نَسْتَعِينُ؛ إِنَّهُ خَيْرُ نَاصِرٍ وَ مُعِينٍ.

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ



مطالب جلسہ ۲۴ اسفند ۱۳۹۱، ۲ جمادی الاولیٰ ۱۴۳۴

## ادامه‌ی مبحث نماز

بحث نماز را به مبحث قرائت رساندیم و به تأملاتی در سوره‌ی حمد مشغول بودیم. در این نوبت که سوره‌ی حمد را با هم مورد تأمل و دقت قرار می‌دادیم، اندکی در مورد دو آیه‌ی شریفه‌ی «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»<sup>۱</sup> و «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»<sup>۲</sup> سخن گفتیم و این جلسه امیدواریم بتوانیم تا حدودی راجع به سومین آیه‌ی این سوره، یعنی «الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»<sup>۳</sup> سخن بگوییم.

### الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اعیان ثابته صور موجودات عالم خلقت در علم حق متعالند. بنابراین آنچه از اعیان ثابته در علم الهی، در مقام واحدیت وجود دارد، و آنچه از موجودات که در عالم عین و جهان خارج وجود دارد، خواه جَبْرُوت، خواه مَلَكُوت و خواه ناسوت، همه مظاهر اسماء حق متعال و ناشی از تجلی اسمائی حق متعالند.

آنچه منشأ و مبدأ تجلی اسماء است، رحمت حق است؛ چه تجلی و ظهور علمی در حضرت علمی و در مقام واحدیت و الوهیت؛ و چه تجلی و ظهور عینی در عالم خارج. منشأ همه‌ی آنها رحمت است. به تعبیری می‌شود گفت قوس نزول تحت تجلی و حکومت اسم «رحمان» است و

---

۱. سوره‌ی حمد، آیه‌ی ۱.

۲. سوره‌ی حمد، آیه‌ی ۲.

۳. سوره‌ی حمد، آیه‌ی ۳.

قوس صعود تحت تجلی و حکومت اسم «رحیم». لذا در ادعیه هم داریم: «یا رَحْمَانَ الدُّنْيَا وَ

رَحِيمَ الْآخِرَةِ»<sup>۴</sup>.

از ذات حقّ متعال تعبیر به هاهوت می‌شود. حقّ متعال در مقام ذات، در مقام هوهویت مطلقه‌ی ذاتیه‌ی غیبیه، هیچ اسم و رسمی ندارد؛ «لَا إِسْمَ لَهُ وَلَا رَسْمَ لَهُ»<sup>۵</sup> هیچ نعت و صفتی

ندارد؛ «لَا نَعْتَ لَهُ وَلَا وَصْفَ لَهُ»<sup>۶</sup>.

شناخت هر چیز از اسم اوست؛ از اوصاف اوست؛ از نُعوت اوست و از رسم اوست. و لذا ذات حقّ متعال که «لَا إِسْمَ لَهُ وَلَا رَسْمَ لَهُ»، قابل شناخت هم نیست؛ اندیشه‌ی هیچ اندیشه‌ور و کشف هیچ مکاشفیه‌ی به ذات حقّ متعال راه نمی‌برد؛ حتّی خاتم انبیا که عقل کلّ و خاتم رُسل است. در این عالم، کثرت مطلقاً راه ندارد و قابل تصوّر هم نیست. لذا قابل وصول هم نیست. از مقام ذات تعبیر مختلفی شده است؛ به مقام "سِرّ" یا "سِرّ السِّرّ" یا "سِرّ مُسْتَسِرّ" یا "سِرّ مُقَنَّعِ بالسِّرّ" تعبیر شده است. این مرتبه‌ی اسم باطن حقّ متعال است و به آنجا راه وجود ندارد. لذا اشرف مخلوقات که عقل اوّل و صادر اوّل است، یعنی پیغمبر اکرم، حضرت محمد بن عبدالله ﷺ به خدای متعال عرضه می‌دارد: «مَا عَرَفْنَاكَ حَقًّا مَعْرِفَتِكَ»<sup>۷</sup>. آن گونه که سزاوار معرفت تو بود، به معرفت تو راه نیافتیم. راه برای همه مسدود است.

۴. مجلسی، بحار، ج ۸۸، ص ۳۵۵ و نوری، مستدرک، ج ۶، ص ۳۱۹.

۵. صدر الدّین شیرازی، شرح اصول الکافی، ج ۳، ص ۲۳۸ و سلیمانی آشتیانی، مجموعه رسائل، ج ۲، ص ۲۳.

۶. صدر الدّین شیرازی، شرح اصول الکافی، ج ۳، ص ۲۴۱.

۷. مجلسی، بحار، ج ۶۸، ص ۲۳ و کبیر مدنی، ریاض السّالکین، ج ۱، ص ۵۵۹.

به عقل نازی حکیم تا کی      به فکرت این ره نمی شود طی

به گنه ذاتش خرد برد پی      اگر رسد خس به قعر دریا

تأثیر خدای متعال در عالم هستی، ارتباطش با اشیاء و موجودات و متقابلاً ارتباط اشیاء و موجودات با حق متعال، از حیث مقام الوهیت است؛ از مرتبه‌ی اسماء و صفات حق متعال است؛ و الا در مرتبه‌ی ذات هیچ راهی نیست. مقام واحدیت یا عالم لاهوت نقطه‌ی ارتباط و اتصال است که حق متعال با اشیاء و موجودات در عوالم مختلف و متقابلاً موجودات با حق متعال ارتباط برقرار می‌کنند.

اسماء حق چیزی اضافه بر ذات حق متعال نیستند. وقتی به ذات به اعتبار یکی از شؤون توجه کنید، اسمی از اسماء مطرح می‌شود؛ اسم ذات مُتَشَبِّه به شأنی است؛ اسم چیزی اضافه بر ذات نیست. اوصاف و صفات حق اضافه بر ذاتش نیست. وقتی ذات را به اعتبار یکی از شؤون مد نظر قرار می‌دهیم، اسماء مطرح می‌شود.

اسماء مظاهری دارد؛ اولین مرتبه، مرتبه‌ی اعیان ثابت است که تحت اسماء الهی پدیدار می‌شود. لذا اعیان ثابت را می‌توان اسمُ الاسْم نامید. چون ابتدا اسماء پدیدار شدند؛ بعد در شعاع اسماء الهی، صور علمیه‌ی عالم خلقت در محضر علم حق متعال شکل پیدا کرد. پس اول اسم بود، اعیان ثابت اسمُ الاسْم شدند. بعد در شعاع اعیان ثابت، عالم عین، عالم جبروت، ملکوت و ناسوت پدیدار شد. موجودات این عوالم اسمُ الاسْمُ الاسْم می‌شوند. پس واژه‌هایی که به عنوان اسماء حق متعال به کار می‌بریم، اسمُ الاسْمُ الاسْمُ الاسْم می‌شوند. می‌گوییم رحمان، ودود، سبحان، دیان، منان، مستعان، کریم، جواد، غفور، شکور، این واژه‌ها مرتبه‌ی چهارم

اسمائند. اسمِ اسمِ اسمِ اسمند. اول خود اسماء بود؛ بعد در شعاع اسماء اعیان ثابت به وجود آمدند، شدند اسمِ اسم. در شعاع اعیان ثابت، اعیان خارجی، یعنی موجودات جهان خلقت پدیدار شدند، شدند اسمِ اسمِ اسم. پس واژه‌هایی که برای توجّه و یاد حقّ متعال به کار می‌بریم، می‌شوند اسمِ اسمِ اسمِ اسم.

کثرت اسماء کثرت مفهومی است؛ والاّ مصداق همه‌ی اسماء یک ذات واحد است. اگر بخواهم مثالی بزنم؛ مثل این که به یک شخص به اعتبارهای مختلف اسم‌های مختلفی می‌دهید؛ به اعتبار این که فرزندی دارد، به او پدر می‌گویید؛ به اعتبار این که همسری دارد، به او شوهر می‌گویید؛ به اعتبار این که فرزندِ پدر و مادری است، به او پسر می‌گویید. این کثرت اسماء دلیل بر کثرت مسمّا نیست. مسمّا یک حقیقت واحد است. منتها به اعتبارهای مختلف، اسم‌های متعدّدی برای آن به کار می‌رود. کثرت اسماء حقّ متعال هم به همین ترتیب است. اسماء لفظی را نمی‌گوییم؛ اسم اول را می‌گوییم. کثرت اسماء هم کثرت مفهومی است؛ والاّ مصداق همه‌ی این اسماء یک ذاتند. اسم، ذات مُتَشَبِّه به شأن است. ذات به شئون مختلف مُتَشَبِّه است؛ والاّ ذات همان ذات واحد است. در ذات حق کثرت راه ندارد. کثرت در اسماء، کثرت مفهومی است.

اختلاف مظاهر اسماء، یعنی اختلاف بین اعیان ثابت در حضرت علمی و اختلاف بین اعیان خارجی، یعنی موجودات جهان خلقت در عالم اعیان و جهان خارج، ناشی از اختلاف اسماء است. چون اسماء مختلفند، متکثّرند؛ مظاهر این اسماء مُتکثّر هم مُتکثّر شدند و با هم متفاوتند. مثلاً وقتی می‌گویید علم، مفهومی غیر از قدرت را در نظر دارید. وقتی می‌گویید قدرت، مفهومی غیر از اراده و مشیّت را در نظر دارید. وقتی می‌گویید اراده و مشیّت، مفهومی

غیر از حیات را در نظر دارید. گرچه یک ذات است که حَیّ و غدیر و علیم و مُرید است، امّا اسماء متکثرند. مظاهر اسماء مُتکَثِر هم که در شعاع این اسماء پدیدار می‌شوند، چه در عالم علم، که اعیان ثابت پدیدار می‌شوند، چه در عالم عین، که اعیان خارجی پدیدار می‌شوند، با هم مختلفند. پس اختلاف و تفاوت مظاهر اسماء، خواه اعیان ثابت، که در فلسفه به آن ماهیت گفته می‌شود و در عرفان نظری اعیان ثابت نام دارد، هم اختلاف بین اعیان ثابت در حضرت علمی و هم اختلاف بین اعیان خارجی یعنی موجودات عالم جبروت و ملکوت و ناسوت، ناشی از اختلاف بین اسماء حقّ متعال است. هر اسم اقتضای ظهوری دارد و لذا مظاهر اسماء با هم مختلف می‌شوند. این روشن است که وجود اعیان ثابت وجود تبعی است؛ وجود مستقل ندارند؛ وجود اصلی و ذاتی ندارند. لذا در تعبیر فلسفه‌ی الهی و عرفان نظری می‌گویند: «ما شَمَّت رَائِحَةَ الْوُجُودِ»<sup>۱</sup> ماهیات و اعیان ثابت رائحه‌ی هستی و وجود را استشمام نکرده‌اند. اعیان ثابت وجود مستقل ندارند؛ وجودشان تبعی است. مثل آینه می‌مانند. آینه از خود هیچ شکل و صورتی ندارد؛ فقط استعداد این را دارد که محلّ ظهور اشکال و صُور باشد. یعنی اگر کسی جلوی آن بایستد، تصویرش در آینه می‌افتد؛ والاّ خود آینه فقر محض هر شکل و صورت است. فقط استعداد نمودار شدن صُور در آن را دارد. فرق بین اعیان ثابت و عدم این است که عدم چنین استعدادی ندارد؛ امّا اعیان ثابت چنین استعدادی دارند؛ عدم تجلّی‌گاه وجود نیست، امّا اعیان ثابت یا ماهیات محلّ تجلّی و ظهور وجودند.

<sup>۱</sup> صدر الدّین شیرازی، شرح اصول الکافی، ج ۳، ص ۶۹ و خوئی، منهاج البراعة، ج ۱۳، ص ۱۵۰.

در مقام رحمت صفاتیّه با فیض اقدس که اشراق اسماء حقّ متعال است، اعیان ثابتّه پدیدار می‌شوند. هر یک از اعیان ثابتّه و صُور علمیه‌ی موجودات در علم حقّ متعال، اقتضای این را دارد که مظهری، محلّ تجلّی و مجلایی داشته باشد. فرض کنید اقتضای اسمِ علیم حقّ متعال این است که در عقل، یعنی در موجودات مجرد و عالم عقول، نه عقل بشری، تجلّی کند. یا اقتضای اسمِ سُبّوح و قُدّوس خدای متعال این است که در ملائک که موجودات مقدّس و پاکی هستند، ظهور کند. یا اقتضای اسمِ مُضِلّ خداوند این است که در وجود شیطان ظهور کند. یا اقتضای اسمِ سمیع و بصیر این است که در حیوان تجلّی کند که می‌شنود و می‌بیند.

امّ الأسماء که اسم اعظم حقّ متعال است، اسم «الله» است. اقتضای اسم «الله» این است که در انسان ظهور کند. یعنی مجلا و محلّ ظهور اسم «الله» که اسم جامع حقّ متعال است، وجود انسان است. غیر از انسان هیچ موجودی قابلیت مظهریت اسم «الله» را، که مقام جمعُ الجَمعی کمال خدای متعال است، و مرآت همه‌ی اسماء و صفات الهی بودن را ندارد. چون «الله» اسم ذاتِ مُستَجَمعِ جمیع صفات کمالیه است. همه‌ی صفات کمالیه‌ی حقّ متعال در «الله» وجود دارد. غیر از انسان هیچ موجودی نمی‌تواند آینه‌ی تجلّی اسم «الله» حقّ متعال شود. لذا تنها انسان است که می‌تواند بار امانت را به دوش بکشد.

آسمان بار امانت نتوانست کشید      قُرعه‌ی فال به نام من دیوانه زدند

«إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا

الْإِنْسَانُ»<sup>۹</sup> انسان می تواند تجلی گاه اسم «الله» شود. انسان است که می تواند محل ظهور همه‌ی

اسماء حق متعال شود. قرآن در داستان خلقت آدم عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»<sup>۱۰</sup>

خدای متعال همه‌ی اسماء را به آدم تعلیم کرد. این تعلیم ذهنی نیست که حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام

یک سری مفاهیم و الفاظ و واژه‌ها را فرا گرفته باشد. این تعلیم، تعلیم تکوینی و تَخَلْقی است؛

یعنی آدم عَلَيْهِ السَّلَام مظهر همه‌ی اسماء الهی شد. انسان است که می تواند مظهر اسم «الله» شود.

مصدق آتَمِ این مظهریت، در انسانِ کُلِّ و حقیقت محمدیه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است؛ که به تعبیری همان

انسان لاهوتی جَبْرُوتی است. لذا از خود پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت شده است که فرمودند: «مَنْ

رَأَى فَقَدْ رَأَى الْحَقَّ»<sup>۱۱</sup> هر کس من را ببیند حق را دیده است؛ چون وجود مقدس

پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تجلی گاه تام اسم «الله» است. فرمودند: «أَوْتِيَتْ جَوَامِعُ الْكَلِمِ»<sup>۱۲</sup>؛ همه‌ی کَلِم و

اسماء به من عطا شده است.

از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام روایت است که در مورد انسان فرمودند: «الْصُّورَةُ الْإِنْسَانِيَّةُ هِيَ أَكْبَرُ حُجَجِ اللَّهِ

عَلَى خَلْقِهِ، وَ هِيَ الْكِتَابُ الَّذِي كَتَبَهُ بِيَدِهِ، وَ هِيَ الْهَيْكَلُ الَّذِي بَنَاهُ بِحِكْمَتِهِ، وَ هِيَ مَجْمُوعُ صُورِ

۹. سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۷۲.

۱۰. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۳۱.

۱۱. سید حیدر آملی، جامع الاسرار، ص ۲۰۵ و مجلسی، بحار، ج ۵۸، ص ۲۳۴.

۱۲. مجلسی، بحار، ج ۷۰، ص ۲۷۴ و صدوق، من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۲۴۱.

العالمین»<sup>۱۳</sup> صورت انسانی بزرگ‌ترین حجت خدای متعال بر خلقش است و همان کتابی است که خدا با دست خود آن را نگاشت و همان بنایی است که خدا با حکمت خویش برپا ساخت و مجموع صورت همه‌ی جهانیان است. چون همه‌ی جهانیان مظاهر اسماء مختلف حق متعالند و انسان مظهر و تجلی‌گاه همه‌ی اسماء حق است؛ در نتیجه «هِيَ مَجْمُوعُ صُورِ الْعَالَمِينَ».

محمد بن مسلم نقل می‌کند: «قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَمَّا رَوَى (بِرُؤُونِ) أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ» محمد بن مسلم می‌گوید از امام صادق علیه السلام راجع به آنچه روایت شده است که خدای متعال آدم را به صورت او آفرید، پرسیدم. حضرت توضیح دادند که مقصود از آن چیست؛ چون خدا که صورت ندارد که العیاذ بالله بگوییم خدا انسان را به شکل خودش خلق کرد. «فَقَالَ: هِيَ صُورَةٌ مُحَدَّثَةٌ مَخْلُوقَةٌ» حضرت فرمودند: آن صورتی که آدم را به آن صورت آفرید، صورتی است پدیدار شده، خلقت یافته و آفریده شده «اصْطَفَاهَا اللَّهُ وَ اخْتَارَهَا عَلَى سَائِرِ الصُّورِ الْمُخْتَلِفَةِ» که خدای متعال آن صورت را از بین همه‌ی صورت‌های دیگر برگزید و اختیار کرد؛ «فَأَضَافَهَا إِلَى نَفْسِهِ» و آن را به خود نسبت داد؛ «كَمَا أَضَافَ الْكُعْبَةَ إِلَى نَفْسِهِ، وَالرُّوحَ إِلَى نَفْسِهِ؛ فَقَالَ: «بَيْتِي»<sup>۱۴</sup> وَ «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»<sup>۱۵</sup>» همان‌طور که خدا کعبه را به خود نسبت داد و فرمود «بَيْتِي» و یا روحی را که در انسان دمید؛ آن روح را به خود نسبت

<sup>۱۳</sup>. خوئی، منهاج البراعة، ج ۱۹، ص ۲۸۹.

<sup>۱۴</sup>. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۲۵ و حج: ۲۶ و نوح: ۲۸.

<sup>۱۵</sup>. سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۲۹.

<sup>۱۶</sup>. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۳۴ و طبرسی، احتجاج، ج ۲، ص ۳۲۳ و فیض کاشانی، وافی، ج ۱، ص ۴۱۵.

داد؛ فرمود من از روح خودم در او دمیدم. العیاذ بالله به این معنا نیست که خدا روحی و جسمی دارد و کمی از روح خود را در انسان دمیده است. روح موجود شریفی است؛ خدا برای این که شرافت او را به دیگران تفهیم کند آن را به خویشتن نسبت داد. کما این که کعبه مکان بسیار شریفی است؛ برای این که شرافت آن را به خلق گوشزد کند، آن را به خود نسبت داد. به این اضافه‌ی تشریفیه گویند. یک فرد بزرگ برای شرافت بخشیدن به شخصی یا شیئی آن را به خود نسبت می‌دهد. «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ» هم به همین نحو است. نه این که خدا انسان را به صورت خود خدا آفرید. خدا که صورت ندارد که انسان به صورت خدا خلق شده باشد. به تعبیر امام صادق علیه السلام صورتی است که «أَكْبَرُ حُجَجِ اللَّهِ» بزرگ‌ترین حجت الهی است. همان است که «هِیَ مَجْمُوعُ صُورِ الْعَالَمِينَ» همه‌ی صورت‌های جهانیان یک‌جا در او جمع است.

رخ زیبا ، چشم شهلا، قد رعنا داری      آنچه خوبان همه دارند، تو تنها (یک‌جا) داری

همه‌ی اسماء حقّ متعال یک‌جا در این موجود تجلی کرده است.

### رحمت الهی

رحمت الهی اقسامی دارد؛ یکی رحمت ذاتیه‌ی حقّ متعال است که تجلی ذات احدی بر خویشتن است؛ ظهور ذات برای ذات به خود ذات که ربطی به هیچ موجودی ندارد. این تجلی را تجلی ذاتیه گویند؛ تجلی ذات احدی و ظهور ذاته لذاته بذاته، یعنی ذاتش با ذات خودش برای ذات خودش تجلی کرده است. این رحمت ذاتیه‌ی حقّ متعال است. تجلی ذاتی مربوط به مقام احدیت یا عالم هاهوت است.

رحمت صفاتی‌هی حقّ متعال تجلّی حضرت حق با اسماء و صفات است. تجلّی صفاتی مربوط به مقام واحدیت یا عالم لاهوت است. هر اسم مظه‌ری دارد که به آن عین ثابت یا ماهیت گویند؛ و در روایات از آن تعبیر به طینت شده است. یا اگر بخواهیم به زبان ساده بگوییم؛ می‌توانیم بگوییم قواره و اندازه و مشخصات و مختصات هر موجود. اعیان ثابته مظهر اسماء حقّ متعالند. آنها در مقام واحدیت، در حضرت علمی و علم حقّ متعال پدیدار می‌شوند و با زبان استعداد و قابلیت خود از خدا تقاضای وجود می‌کنند. این دعا وجودی و اقتضایی است. اقتضای اعیان ثابته پدیدار شدن و به وجود آمدن و وجود خارجی پیدا کردن است. لذا صور علمیه‌ی موجود از حقّ متعال به زبان استعداد و اقتضا تقاضای وجود در عالم خارج می‌کنند.

مرتبه‌ی سوم، رحمت افعالیّه‌ی حقّ متعال است. رحمت افعالیّه تجلّی حق در مرتبه‌ی فاعلیّت و مُتَشَأَن شدن حق به شُؤن تکوینی و ایجاد موجودات است. افاضه‌ی هستی و وجود منبسط است که در همه‌ی موجودات عالم خارج، مثل آب جاری است؛ آب جاری در همه‌ی نه‌رهای موجودات وجود مُنَبَسَط است. هر ممکن الوجود به حَسَب استعدادی که عین ثابت او در مقام واحدیت پیدا کرده است، فیض وجود خارجی را از ذات مقدّس حقّ متعال قبول می‌کند و در عالم خارج پدیدار می‌شود. رحمت افعالیّه تجلّی حق در عالم فعل و تَشَأَن او به شُؤن تکوینی و پدیدار شدن موجودات خارجی و اعیان خارجیّه است. به تعبیر دیگر رحمت افعالی عبارت است از بَسَط وجود در عالم خارج بر صُوری که در عالم اعیان ثابته بود. رحمت افعالی یعنی بهره‌مند شدن هر عین ثابت، در حدّ استعداد و ظرفیت و قابلیت خود از فیض مُنَبَسَط یا رحمت واسعه‌ی حقّ متعال.

رحمت صفاتی منشأ به وجود آمدن اعیان ثابتة بود و فیض اقدس آن را پدیدار می کرد. رحمت افعالیه جامه‌ی وجود خارجی بر تن اعیان ثابتة می پوشاند و آنها را با فیض مقدّس در جهان خارج موجود می کند. فیض مقدّس سبب اعیان خارجیة یا موجودات خارجی است و فیض اقدس سبب پدید آمدن اعیان ثابتة در علم حقّ متعال است.

### عدل در تمامی هستی

هم در مقام رحمت صفاتیة و هم در مقام رحمت ذاتیة، به هر چیز آنچه اقتضای آن بود، بی کم و کاست عطا شد. عدل یعنی «وَضَعُ الشَّيْءَ فِي مَوْضِعِهِ» یا «إِعْطَاءُ كُلِّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ»<sup>۱۷</sup> قرار دادن هر چیز سر جای مناسب آن چیز؛ یا دادن حقّ هر موجود به آن موجود. اگر عدل این است، بنابراین هم در مقام صفات و هم در مقام افعال، عدل الهی جاری است. چون هم در مقام علم، در عالم واحدیت، حقّ اعیان ثابتة که مظاهر اسماء حقّ متعال بودند، آدا شده است و هم حقّ اعیان خارجیة که در عالم خارج پدید آمدند، آدا شده است. یعنی به هر موجود متناسب با استعداد و قابلیت آن وجود و هستی عطا شده و وجود خارجی پیدا کرده است.

منشأ پدید آمدن اعیان ثابتة و اعیان خارجیة رحمت حقّ متعال است. لذا می توان فهمید که عدل الهی هم از رحمت حقّ متعال منشأ می گیرد؛ چه رحمت صفاتیة، چه رحمت افعالیة. در حدیث هم داریم: «بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ»<sup>۱۸</sup> آسمان ها و زمین با عدل برپاست. «سَمَاء» به معنای بالا، در برابر «أَرْض» به معنای پایین است. پس این سخن را هم به معنای

<sup>۱۷</sup>. نوری، مستدرک، ج ۱۳، ص ۱۵۸ و طوسی، تهذیب، ج ۹، ص ۱۳۱.

<sup>۱۸</sup>. ابن ابی جمهور، عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۰۳ و فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج ۵، ص ۱۰۷.

آسمان و زمین عالم طبیعت می‌توان تعبیر کرد، هم به معنای آسمان واحدیت و ارض عالم خارجی، یا آسمان حضرت علمی، آسمان الوهیت و ارض عالم خارج. یا آسمان اعیان ثابت‌ه در مقام واحدیت و ارض اعیان خارجی‌ه در عالم خارج، چه جَبْرُوتی، چه مَلَكُوتی و چه ناسوتی. بنابراین ریشه‌ی عدل از رحمت حقّ متعال است.

### اختیار در انسان

عین ثابتِ انسان که مظهر اسم «الله» است، مظهر مختار بودن هم هست. چون خدای متعال صاحب اراده و مُرید و مُختار است؛ انسان هم مظهر همه‌ی اسماء حقّ متعال است؛ لذا اسم مختار هم در عین ثابت انسانی تجلّی کرده است؛ لذا انسان مظهر مختار هم هست؛ همان‌طور که مَظْهَر، عَلِیم، قَدِیر، رَحِیم، وَدُود، غَفُور و مَظْهَر همه‌ی اسماء دیگر هم هست. لذا انسان مختار است؛ جبر در مورد انسان معنا ندارد؛ انسان هر کار می‌کند با اختیار خود انجام می‌دهد.

### رحمت الهی منشأ همه چیز

منشأ و مبدأ اعیان ثابت‌ه و خارجی‌ه رحمت حقّ متعال است و اگر رحمت نبود، نه اعیان ثابت‌ه به وجود می‌آمدند، نه اعیان خارجی‌ه؛ نه در عالم علم، صُور علمی موجودات و نه در عالم عین، وجود موجودات تحقّق پیدا می‌کرد. پس منشأ تحقّق همه، رحمت است؛ رحمتی که همه‌ی موجودات را در این عوالم پدید آورد، رحمت رحمانیه‌ی حقّ متعال است که محیط بر همه‌ی موجودات است. هیچ موجودی از برخورداری از رحمت رحمانیه‌ی حق مستثنی نیست. قرآن

فرمود: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»<sup>۱۹</sup> رحمان بر عرش الهی مستولی شد. عرش معانی مختلفی دارد؛ علم خدا، قدرت خدا و امثال اینها. ولی آنچه در پایان این بحث‌ها می‌توان به آن رسید این است؛ همه‌ی آنچه تجلیات حقّ متعال است، عرش خداست. رحمانیت حق است که بر همه‌ی موجودات عوالم استیلا و احاطه پیدا کرده است. در دعای کمیل به خدای متعال عرضه می‌داریم: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ»<sup>۲۰</sup> خدایا من درخواست می‌کنم از تو به رحمت که همه‌ی چیزها را دربرگرفته است. این رحمانیت خدای متعال است. خود خدای متعال هم در قرآن کریم، در سوره‌ی اعراف فرمودند: «وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ»<sup>۲۱</sup> رحمت من همه‌ی چیزها را در سعه‌ی خود قرار داده است و تحت پوشش گرفته است. رحمت رحمانیه‌ی حق منشأ همه‌ی موجودات عالم است. قوس نزول که مسیر پدیدار شدن موجودات و تجلیات حق متعال است، میوه‌ی رحمانیت حق متعال است.

### رحمت افعالیّه‌ی حق متعال پدیدآورنده‌ی قوس صعود و نزول

رحمت افعالیّه‌ی خدای متعال پدید آورنده‌ی قوس نزول و قوس صعود است. ذات خدای متعال در مرتبه‌ی احدیّت فقط به خودش تجلی کرد و برای ماسوایش غیب مطلق است. اما در مقام واحدیت تجلی ذات هم بر خود و هم بر اولیای کُمل خویش است. به تناسب

<sup>۱۹</sup>. سوره‌ی طه، آیه‌ی ۵.

<sup>۲۰</sup>. سیّد بن طاووس، إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۳۳۴ و مجلسی، بحار، ج ۸۳، ص ۳۲۶.

<sup>۲۱</sup>. سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۵۶.

مقام هر یک از اولیای الهی، ذات حقّ متعال در عالم واحدیت در مرتبه‌ای بر آنها تجلی کرده است.

در مقام رحمت افعالیّه، در مرتبه‌ی فیض مُنبَسِط یا وجود اِطلاقی<sup>۲۲</sup> و در مقام تجلی افعالی در عالم امر و عالم خلق، دو قوس قابل تشخیص است.

### قوس نزول

نخست قوس نزول است که مقام ظهور حقّ متعال در مراتب پی‌درپی طولیه است.

اولین ظهور وجود مقدّس حقیقت محمدیه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است که صادر اوّل و عقل کلّ است و جامع همه‌ی کمالات موجوداتی است که در عالم، در شعاع وجودی او به وجود آمده است. پس اولین ظهور، ظهور صادر اوّل یا عقل اوّل است.

در شعاع عقل اوّل، عقل دوم، در شعاع آن، عقل سوم، همین‌طور عقول پدیدار شدند. بعضی فلاسفه گفته‌اند عقول ده‌تا هستند. دلیلی نداریم که تنها ده عقل باشد. عقول به ده تا محدود نیست. عقول مُجَرَّداتند؛ جَبَروتیانند و موجوداتی‌اند که مجرّد کاملند. جلسه‌ی قبل بحث تَجَرُّد را گفتیم؛ تَجَرُّد از تَعَلُّق به غیر، مختصّ ذات مقدّس حق است. جایی که می‌گوییم مجرّد کامل، منهای این ویژگی‌یی است که عرض کردم. پس عقول در شعاع عقل اوّل پدیدار شدند.

بعد از مرتبه‌ی عقول، نفوس ناطقه‌ی سماویه یا نفوس مُجَرَّده پدیدار شدند و این نفوس پی‌درپی تا انتهای مرتبه‌ی نفوس مجرّده پدید آمدند.

---

<sup>۲۲</sup>. هستی‌یی که مثل آب در همه‌ی موجودات جاری است.

بعد از آن صور برزخیه یا خیال کلی یا مثال مُنْفَصِلِ پدیدار شد. آنها صورتهایی اند که بین عالم تجرّد و عالم تجسّم واسطند. این همان حلقه‌ی واسط بین این دو عالم است؛ والاّ این دو عالم نمی‌توانستند به هم وصل شوند. حلقه‌ی واسط، مثال منفصل یا خیال کلی یا صور برزخیه است.

در شعاع صور برزخیه، عالم طبع پدیدار شد که صورتهای نوعیه‌ی قائم به جسم فلکیه هستند که در حکمت و فلسفه به اصطلاح به آنها طبیعت خامسه می‌گویند.

در شعاع آن، مقام جسمیت مطلق پدیدار شد که اصطلاحاً در فلسفه بدان فَلَک می‌گویند.

در شعاع آن هیولای فَلَکی پدید آمد. هیولا پایین‌ترین مرتبه‌ی قوس نزول است؛ هیچ صورت و مشخصاتی ندارد. مثل سلول‌های بنیادی که نه استخوان، نه عَصَب و نه عَضَله است؛ اما استعداد این را دارد که به هر یک از آنها تبدیل شود. این پایین‌ترین مرتبه‌ی قوس نزول است.

پله به پله از عقل اوّل شروع کردیم تا به هیولا رسیدیم. هر چه پایین آمدیم نور وجود ضعیف‌تر شد؛ مثل نورافکن درخشانی که هر چه از آن فاصله می‌گیرید، دامنه‌ای را که روشن می‌کند وسیع‌تر می‌شود و بر کثرت می‌افزاید؛ اما هر چه از آن فاصله می‌گیرید، از شدت نور کاسته می‌شود. وقتی به انتهای قوس نزول رسیدید که هیولاست، ظلمت تام می‌شود که این همان باطن لیلة القدر است. باطن لیلة القدر انتهای قوس نزول است؛ چون انتهای قوس نزول، نقطه‌ی

آغاز قوس صعود و بازگشت به حقّ متعال و مطلع الفجر قوس صعود است، لذا شب مبارکی است. «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ»<sup>۲۳</sup>.

### قوس صعود

از انتهای قوس نزول قوس صعود آغاز می‌شود که هیولای عنصری است که ظلمت محض است، قوه و استعداد محض است و هیچ چیز بالفعل ندارد.

یک مرتبه بالاتر، جسم عنصری پدیدار می‌شود.

یک مرتبه که بالاتر آمد، طبیعت عنصری و صورت نوعیه‌ی اجسام پدیدار می‌شود.

یک مرتبه که بالاتر آمد، صور خیالیه در حضرت نفس یا مثال متصل پدید می‌آید.

یک مرتبه که بالاتر آمد، نفس مدبّره‌ی عنصری پدید می‌آید.

در مرتبه‌ی ششم عقل بِالْفِعْلَى و تَجَرّدِ عَقْلَى حاصل می‌شود. در این مرتبه نفوس می‌توانند در سیر استکمالی خود به عقول محض برسند و نور صرف و مطلق شوند. لذا مرتبه‌ی ششم درجات زیادی دارد؛ پله به پله می‌توانند بالاتر بیایند و کامل‌تر شوند. انتهای آن عقل کلی یا عقل بالفعل است که قوس نزول از همان‌جا آغاز شد. عقل اول آغاز نزول بود؛ انتهای این مسیر باز به عقل ختم می‌شود که مرتبه و مقام وجودی مقدّس پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. لذا مبدأ و منتهای این قوس یکی شد. به همان‌جا بازگشت که از آنجا آغاز کرد.

سَرِّبْنِهْ أَنْجَا كِه بَادِهْ خورده‌ای

<sup>۲۳</sup>. سوره‌ی دخان، آیه‌ی ۳.

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»<sup>۲۴</sup>. هیولا در همه‌ی مراتب قوس صعود رو به کمال دارد؛ مدام

استعدادهایش بالفعل و کامل‌تر می‌شود تا به عقل بالفعل می‌رسد که انتهای این مسیر است.

روز قیامت روز رسیدن هر موجود به نهایت کمال خودش و بروز ثمرات اعمال هر موجود است.

لذا همان‌طور که انتهای قوس نزول باطن لیلۃ القدر بود، انتهای قوس صعود باطن یوم القيامة

است که روز رسیدن به نهایت کمال خودش یعنی عقل بالفعل است.

اقتضای اسم رحمان، گستراندن هستی و انتشار رحمت در عالم است. به همین دلیل قوس

نزول که نشر رحمت حق و گسترش هستی است، تحت اسم «رحمان» است. اقتضای اسم

رحیم، رحمت اُخْرَوِیَه است و تا بساط دنیا جمع نشود، این رحمت نمی‌تواند به طور تام ظهور

کند. رحمت اُخْرَوِیَه که همان رحمت رحیمیه است، در آخرت ظهور می‌کند. لذا خداوند

«رَحْمَانَ الدُّنْيَا وَ رَحِيمَ الْآخِرَةِ» است. قوس صعود رو به آخرت خود دارد و آخرت هر موجود در

نهایت کمال سیر خود معلوم می‌شود؛ یعنی انتهای سیر کمالی، جایی که همه‌ی استعدادها در

آن موجود به فعلیت تبدیل شده است. به همین خاطر است که قوس صعود در ظِلِّ اسم

«رحیم» حق متعال است؛ چون در این قوس صعود هر موجود به اوج فعلیت خود می‌رسد تا

انتهای قوس صعود که عقل بالفعل و عقل مَحْض و نور مُطْلَق است.

اسم «الله» جامع اسم «رحمان» و «رحیم» است. لذا هم قوس نزول که در شعاع اسم رحمان

پدیدار شد و هم قوس صعود که در شعاع اسم رحیم پدیدار می‌شود، هر دو تحت اِشْرَاف اسم

---

<sup>۲۴</sup>. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۵۶.

«الله» است. چون «الله» جامع اسم رحمان و رحیم است. قرآن فرمود: «كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ»<sup>۲۵</sup> همان‌گونه که شما را آغاز کرد، همان‌گونه هم برمی‌گردید. مبدأ و منتهای شما یکی است. همان حقیقت «الله» که تجلی آن، اسماء را پدید آورد و در شعاع اسماء، اعیان ثابت و در شعاع اعیان ثابت، اعیان خارجی پدید آمدند و قوس نزول تا انتهای آن استمرار پیدا کرد، از همان‌جا که آغاز کردید به همان‌جا برمی‌گردید. به همین خاطر می‌توان گفت همه‌ی مراتب وجود، چه در قوس نزول و چه در قوس صعود، تحت اسم «الله» است. هنگامی که «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را توضیح می‌دادیم، گفتیم یکی از چیزهایی که ممکن است متعلق «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» باشد، چیست؟ «ظَهَرَ الْوُجُودُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» هستی ظهور اسم «الله» است؛ «رحمان» و «رحیم» هم دو تا از تجلیات اسم «الله» هستند؛ پس همه‌ی هستی، چه در قوس نزول، چه در قوس صعود، تحت اسم «الله» است؛ تحت کلمه‌ی «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» است.

## اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

عرش به یک تعبیر کلّ ما سوی الله است و مقام رحمانیت بر آن مستولی است و هر چه هست تحت حکومت مقام رحمانیت است. «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»<sup>۲۶</sup>

رحمت یعنی بدون چشم‌داشت و قصدِ عَوَضٍ و بدون غَرَضٍ خاصّی، به هر کس آنچه را که سزاوار اوست بدهی. هم آنچه را که اقتضای اوست داده شود و هم در این دادن، غَرَضٍ و

<sup>۲۵</sup>. سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۲۹.

<sup>۲۶</sup>. سوره‌ی طه، آیه‌ی ۵.

چشم‌داشت و عَوَضی نباشد. چنین چیزی جز برای خدا قابل تصوّر نیست. لذا رحمان عَلّی الإِطلاقِ خدای متعال است و لا غیر. در هر بخشش از جانب غیر خدا چشم‌داشت و عوض و غرض است. ظاهرترین آن عوض و غرض مادی و جسمانی است؛ مثل این که یک چیز مادی را به کسی می‌دهید، با انتظار این که او هم تلافی می‌کند؛ مثلاً ما را به یک وعده غذا در منزلتان دعوت می‌کنید، با این امید که هر دیدی باز دیدی دارد و ما هم باید یک‌بار شما را دعوت کنیم که به منزل ما تشریف بیاورید. این غرض و چشم‌داشت به عوض مادی است. مرتبه‌ی بالاتر از آن، عوض و غرض وَهْمی و خیالی است. مثل این که کسی به فقرا و ایتم و نیازمندان کمک می‌کند؛ انفاق می‌کند؛ هدیه و عیدی می‌دهد، ولی دلش می‌خواهد از این رهگذر مشهور شود و دیگران او را بستایند و مدح و ثنای او را بگویند. این مدح و ثنا و شهرت یک غرض و خواست وَهْمی و خیالی است. سوم، کسی که غرض و عوض عقلی دارد؛ مثل کسی که عبادت می‌کند تا خدا او را به بهشت ببرد. برای ثواب، کار خوب انجام می‌دهد و به فقرا کمک می‌کند. یا انفاق می‌کند برای این که به کمال روحی برسد و دل‌بستگی‌اش به دنیا از بین برود. باز هم چشم‌داشت دارد. یا انفاق می‌کند برای این که دلش به حال آن شخص نیازمند سوخته است؛ باز هم به احساس درونی خودش جواب می‌دهد؛ چشم‌داشت دارد که رِقَّتِ قلبِ خودش، حالت تَأْسَف و تأثیری که پیدا کرده است، تسکین پیدا کند. بنابراین ممکن است غرض و عوض عقلی در اعمالی باشد. از آن بالاتر، عوض و غرض الهی که عملی خیلی برجسته و فوق‌العاده است؛ یعنی محضاً لله و خالصاً لوجهِ الله، فقط برای رضای خدا، حتی چشم‌داشت به ثواب آخروی و چشم‌داشت نیل به مراتب کمال انسانی هم ندارد. در سوره‌ی دهر داریم؛ «إِنَّمَا نَطْعِمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ

لا تُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكُوراً»<sup>۲۷</sup> اما این هم غرض و عوض است. لذا فعل بدون غرض و چشم‌داشت عوض، از غیر حقّ متعال قابل تصوّر نیست. لذاست که خدا رحمان است. رحمت بدون چشم‌داشت عوض و غرض فقط کار ذات مقدّس حقّ متعال است که غنیّ مُطلَق و ذات صَمَدی و کاملِ بالذات است؛ لذا از طریق فعل خود درصددِ نیلِ به کمال و رفع نیاز نیست. تنها اوست که فعلش بی‌غرض است و صرفاً به اقتضای رحمانیتش عطا می‌کند، نه برای نیل به کمال، نه برای رفع نقص و نیاز. مُضافاً بر این‌که غیر از خدای متعال هیچ موجودی مستقلاً مالک چیزی نیست؛ هر چه هست، به ودیعه در دست او سپرده شده است. مالک تنها خدای متعال است. مخلوق و ممکنُ الوجود فقیرِ محض است. از خود چیزی ندارد تا بخواهد بخشش کند تا مصداق رحمانیت قرار گیرد. پس آنچه ممکنُ الوجود می‌دهد، هم بی‌غرض نیست و هم چیزی از خودش ندارد و آنچه می‌دهد مال خداست. سوم، اساساً خدای متعال است که خالق و ایجاد کننده است و همه‌ی نعمت‌های ظاهری و باطنی را عطا می‌کند. رحمت مال صاحب نعمت است و صاحب نعمت‌ها خدای متعال است. هر کس عطایی می‌کند، به افاضه‌ی خدای متعال و به حول و قوه‌ی خدای متعال و به توفیقی است که خدای متعال به او می‌دهد تا بتواند این بخشش و عطا را کند. لذا مصداق رحمان، فقط خدای متعال است و لا غیر؛ «رحمان» فقط حقّ متعال است. لذا در روایات هم داریم که این اسم مختصّ خدای متعال است؛ هیچ موجود دیگری رحمان نیست.

<sup>۲۷</sup>. سوره‌ی انسان (دهر)، آیه‌ی ۹.

## اقسام رحمت

۱. **رحمت رحمانیه:** رحمت رحمانیه، رحمت واسعه‌ی حقّ متعال است؛ همه‌ی موجودات را از جَبْرَوْتِیَان تا مَلَكُوتِیَان و ناسوتیان دربرگرفته است. همه‌ی عوالم از عوالم غیب، تا عوالم شهود تحت اسم رحمان حقّ متعال است. همه‌ی موجودات، چه وجودشان، چه کمالات هستی‌شان، مثل علم، قدرت، حیات، اراده و اختیار، هر چه دارند، از برکت اسم رحمانِ حقّ متعال است. اسم رحمان است که به هر موجود، رزق مناسب آن موجود را، از آرزاق مادی و معنوی، از آرزاق مُلکی و مَلَكُوتی و جَبْرَوْتی، عطا می‌کند. لذا اسم رحمان خدا مؤمن و کافر نمی‌شناسد؛ صالح و طالح نمی‌شناسد؛ متقی و فاسق نمی‌شناسد و همه را دربرمی‌گیرد. این خوان رحمت رحمانیه‌ی حق از همه به‌طور یکسان پذیرایی می‌کند. نسبت اسم رحمان با همه یکسان است؛ هیچ فرقی نمی‌گذارد. در ماه رجب، در دعایی که برای بعد از نمازهای واجب وارد شده است، می‌گویید: «یا مَنْ يُعْطِی مَنْ سَأَلَهُ، یا مَنْ يُعْطِی مَنْ لَمْ یَسْأَلْهُ وَ مَنْ لَمْ یَعْرِفْهُ تَحَنُّناً مِنْهُ وَ رَحْمَةً»<sup>۲۸</sup> ای خدایی که به کسی که از تو درخواست می‌کند، عطا می‌کنی و به کسی که نه از تو درخواست می‌کند و نه تو را می‌شناسد، از سر تَحَنُّن و رحمت عطا می‌کنی. این رحمت رحمانیه‌ی حق است و همه را یکسان تحت پوشش می‌گیرد. در دعای جوشن کبیر، یکی از اسمائی که خدا را با آن صدا می‌زنیم این است؛ «یا مَنْ رَزَقَهُ عُمُومٌ لِلطَّائِعِینَ وَ الْعَاصِینَ»<sup>۲۹</sup> ای خدایی که رزق تو دربر گیرنده است و همه را، هم اهل طاعت و هم اهل معصیت را در شمول خود می‌گیرد. به همه به‌طور یکسان رزق عطا می‌کنی. این ظهور اسم رحمان حقّ متعال

<sup>۲۸</sup>. سید بن طاووس، إقبال الأعمال، ج ۳، ص ۲۱۱ و مجلسی، بحار، ج ۹۵، ص ۳۹۰.

<sup>۲۹</sup>. مجلسی، بحار، ج ۹۱، ص ۳۹۱ و کفعمی، مصباح، ص ۲۵۷.

است. این که قرآن فرمود: «وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ»<sup>۳۰</sup> این «كُلَّ شَيْءٍ» یعنی حتی شیاطین جنّ و انس مَشْمُولِ رحمتِ رحمانیه‌ی حقّ متعالند. رحمتِ رحمانیه‌ی حقّ متعال هیچ مرز و حدّی نمی‌شناسد.

۲. رحمتِ رحیمیّه: اما رحمتِ رحیمیّه که در برابر رحمتِ رحمانیه است، مختصّ اهل ایمان است.

نگوید پس عدل خدا کجاست؟ این که فاسق و فاجر به یک شکل پذیرایی می‌شوند، مال اسمِ رحمانِ خدای متعال است. عدل خدا را می‌خواهید ببینید، بیایید در ظلّ اسمِ رحیمِ حقّ متعال. آنجاست که مؤمن و کافر متفاوتند؛ آنجاست که شَقِیّ و سعید، فاسق و مُتَّقِیّ با هم متفاوتند. امام صادق علیه السلام فرمودند: «الرَّحْمَنُ بِجَمِيعِ خَلْقِهِ وَ الرَّحِيمُ بِالْمُؤْمِنِينَ خَاصَّةً»<sup>۳۱</sup> خدا رحمان است به همه‌ی خلقش، اما رحیم است فقط و مخصوص برای اهل ایمان.

هرچه در عالم وجود پدیدار شده است، منشأ آن از عالم لاهوت و مقام واحدیت است؛ از عالم اسماء و صفات است که شعاع آن منشأ همه‌ی موجودات عالم است. در شعاع اسماء و صفات اعیان ثابته پدیدار شدند و در شعاع آنها، موجودات جهان خارج (اعیان خارجیّه) ایجاد شدند. لذا از مقام واحدیت به خزائن الهیه تعبیر شده است؛ یعنی همه‌ی موجودات از خزائن الهیه سرچشمه گرفته‌اند. قرآن کریم فرمود: «إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ

۳۰. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۴۲۹ و سیّد بن طاووس، إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۹۲.

۳۱. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۲۸۰ و مجلسی، بحار، ج ۸۹، ص ۲۲۹.

مَعْلُومٌ»<sup>۳۲</sup> هیچ چیز نیست، مگر این که خزائنش در نزد ماست و جز به اندازه‌ی معین از هر چیز نازل نکردیم. مخزن و گنجینه‌ی اصلی‌اش نزد ماست. امام سجّاد علیه السلام فرمودند: «إِنَّ فِي الْعَرْشِ تِمثَالَ جَمِيعِ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنَ الْأَبْرِّ وَالْبَحْرِ» در عرش تِمثال همه‌ی آنچه خدا در خشکی و دریا آفریده است، وجود دارد؛ «وَهَذَا تَأْوِيلُ قَوْلِهِ «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزَلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ»<sup>۳۳</sup> و تعبیر این آیه همین است.

صورتی در زیر دارد، آنچه در بالاستی

خدای متعال فاعل بالتجلی است. امیر المؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه فرمودند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلَّى لِخَلْقِهِ بِخَلْقِهِ»<sup>۳۴</sup> حمد خدایی را که برای خلقش به وسیله و به صورت خود خلقش تجلی کرده است. خلائق تجلیات حقّ متعالند. در روایات ما تعبیر تجلی بسیار پرکاربرد است. تعبیری که فلاسفه و متکلمین به کار می‌برند، در آیات و روایات خیلی وجود ندارد. اما تعبیر تجلی و ظهور که عارفان به کار می‌برند، در آیات و روایات فراوان وجود دارد. پس خدای متعال فاعلی بالتجلی است و همه‌ی عالم که فعل حق است، تجلیات حقّ متعال است. در دعای سَمَاتِ وقتی خدا را می‌خوانید، می‌گویید: «بِنُورِ وَجْهِكَ الَّذِي تَجَلَّيْتَ بِهِ لِلْجَبَلِ وَ جَعَلْتَهُ دَكًّا» به آن نور وجهت که با آن بر کوه تجلی کردی؛ خدا فاعل بالتجلی است. یا «بِاسْمِكَ الَّذِي خَلَقْتَ

۳۲. سوره‌ی حجر، سوره‌ی ۲۱.

۳۳. مجلسی، بحار، ج ۵۶، ص ۳۶۱ و فیض کاشانی، ج ۳، ص ۱۰۵.

۳۴. شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۰۸ و مجلسی، بحار، ج ۳۴، ص ۲۴۰.

به الْعَرْشِ»<sup>۳۵</sup> به اسمی که با آن عرش را خلق کردی. همه‌ی عالم خلقت و جهان هستی تجلیات اسماء حقّ متعالند. بهشت مظهر رحمت مطلقه‌ی تامه‌ی الهیه است. تجلی مطلق و تامّ رحمت رحیمیه‌ی حق، بهشت است. نقطه‌ی مقابل آن، دوزخ و جهنّم است که مظهر قهر و غضب الهیه است. اما «سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ»<sup>۳۶</sup> رحمت خدا بر غضبش پیشی دارد. لذا بهشت هشت در دارد و جهنّم هفت در. یعنی رحمت خدا گوی سبقت را ربوده است. ظهور مطلق رحمت رحیمیه‌ی حق که بهشت است، بر ظهور غضب حقّ متعال که دوزخ است، سبقت گرفته است.

انسان موجود مختاری است و هشت قوه دارد. یکی قوه‌ی عقل است که حسابش از سایر قوا متمایز است. منزلت قوه‌ی عقل، منزلت حاکمیت و ولایت بر قوای دیگر است. هفت قوه‌ی دیگر شهوت، غَضَب و پنج حسّ انسان است؛ قوه‌ی باصِره، سامِعِه، شامِه، لامِسِه و ذائِقِه. اگر این هفت قوه تحت ولایت عقل درآمد و حاکمیت عقل بر آنها جاری شد، این هفت تا با آن یکی که عقل است، می‌شود هشت تا و می‌شود هشت در بهشت. ولی اگر خدای ناکرده عکس این شد؛ این هفت قوه در وجود انسان تن به ولایت عقل ندادند و تابع عقل نشدند، تابع نفس اماره می‌شوند و هفت در جهنّم می‌شوند. عقل منزلت ولایت دارد؛ «الْعَقْلُ مَا عَبْدَ بِهِ الرَّحْمَنُ، وَ اِكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانَ»<sup>۳۷</sup> عقل چیزی است که رحمان با آن عبادت می‌شود و بهشت با آن به دست می‌آید. پس اگر آن هفت قوه تحت ولایت عقل قرار گیرند، جنان و بهشت به دست می‌آید که مظهر

<sup>۳۵</sup>. مجلسی، بحار، ج ۹۰، ص ۲۵۵ و کفعمی، بلد الامین، ص ۴۱۲.

<sup>۳۶</sup>. سیّد بن طاووس، إقبال الأعمال، ج ۲، ص ۱۰۸ و مجلسی، بحار، ج ۹۱، ص ۲۳۹.

<sup>۳۷</sup>. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۲۵ و حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۰۵.

رحمت مطلقه‌ی رحیمیّه‌ی حقّ متعال است. در باطن انسان هم عقل بهشت است و درهای آن بهشت، حواسّ انسان بعلاوه‌ی شهوت و غضبند. اگر آنها در راه خیر و صلاح و فلاح به کار گرفته شوند، می‌شوند هشت در بهشتِ باطنی انسان و اگر خلاف این باشد، نقش جهنّم را ایفا می‌کنند. در برابر عقل که بهشت باطن انسان است، نفس جهنّمی در باطن انسان است. درهای آن جهنّم هم همان هفت قوه است. اگر این هفت قوه تحت ولایت نفس قرار گیرند، برای انسان هفت در جهنّم باطنی می‌شوند و هفت در جهنّم به روی انسان باز می‌شود. قرآن هم به هفت در دوزخ اشاره فرمود: «وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ؛ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ»<sup>۳۸</sup> موعّد و میعادگاه همه‌ی آنها جهنّم است و جهنّم هم هفت در دارد. در رابطه با این که بهشت هشت در دارد هم احادیث متعدّدی داریم؛ از جمله حدیثی از امیرالمؤمنین علیه السلام: «إِنَّ لِلْجَنَّةِ ثَمَانِيَةَ أَبْوَابٍ»<sup>۳۹</sup> بهشت هشت در دارد.

معنی بهشت آفاقی و آنفوسی را فهمیدیم که هر دو ظهور رحمت رحیمیّه‌ی حقّ متعال است. «الدُّنْيَا مَزْرَعَةٌ الْآخِرَةُ»<sup>۴۰</sup> آنچه در باطن یا در آخرت آفاقی می‌درویم، کشته‌ی اختیار خود ماست.

دهقان سال خورده چه خوش گفت با پسر کای نور دیده! به جز از کشته ندروی

و حافظ گفت:

<sup>۳۸</sup>. سوره‌ی حجر، آیه‌های ۴۳ و ۴۴.

<sup>۳۹</sup>. مجلسی، بحار، ج ۸، ص ۳۹ و حرّ عاملی، وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۲۴۶.

<sup>۴۰</sup>. ابن ابی جمهور، عوالی اللّثالی، ج ۱، ص ۲۶۷.

مَزْرَعِ سَبْزِ فَلَكِ دِيدِمِ وَ دَاسِ مَهْ نُو

یادم از کشته‌ی خویش آمد و هنگام درو

هنگام درو، هم قیامت آفاقی است، هم قیامت آنفُسی. امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نقل می‌کنند که حضرت فرمودند: «إِنَّمَا هِيَ أَعْمَالُكُمْ تُرَدُّ إِلَيْكُمْ»<sup>۴۱</sup> اعمال خودتان است که به خودتان برمی‌گردد. آنچه هم در باطن دریافت می‌کنید، اعمال خودتان است، یعنی باز خورد اعمال و رفتارهای خودتان است که به شما برمی‌گردد. گفت:

این جهان کوه است و فعل ما ندا / سوی ما آید نداها را صدا

لذا هیچ کس را مذمت نکنید. شاعر در داستان عقاب زیبا گفت:

چون نیک نظر کرد، پَرِ خویش در آن دید / گفتا ز چه نالیم که از ماست که بر ماست

رحمت حقّ متعال رحمت واسعه و بی‌منتهاست. حدیثی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است، حضرت فرمودند: «إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى مِائَةَ رَحْمَةٍ» خدا صد رحمت دارد. «أَنْزَلَ مِنْهَا رَحْمَةً وَاحِدَةً إِلَى مَنْ فِي

الأَرْضِ فَقَسَمَهَا بَيْنَ خَلْقِهِ، فَبِهَا يَتَعَاطَفُونَ وَ بِهَا يَتَرَاحَمُونَ» خدای متعال یکی از آن صد تا را بر

اهل زمین نازل کرد و بین همه‌ی خلق تقسیم کرد. این ارض هم معلوم نیست کراهی زمین باشد. ارض عالم خلقت را در برابر سماء مقام واحدیت در نظر بگیرید. بنابراین همه‌ی جَبْرُوتیان و مَلَكُوتیان و ناسوتیان مَشْمُولِ عبارت اهل ارضند. حضرت فرمودند: هر ابراز عاطفه‌ای که مخلوقات به هم می‌کنند و هر محبت و رحمتی که به هم روا می‌دارند، ظهور همان یک مرتبه‌ی رحمت حقّ متعال است که تازه نازل شده است، نه این که به شکل اصلی خود باشد.

<sup>۴۱</sup>. مجلسی، بحار، ج ۱۰، ص ۴۵۴ و مفید، حکایات، ص ۸۵.

«وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ»<sup>۴۲</sup> نازل شده است؛ تنزیل پیدا کرده است و رقیق شده است. همه‌ی

آنچه از ابراز عاطفه و محبت بین خلق است، چه بین انسان‌ها، مهر مادر نسبت به فرزندش، محبت‌هایی که انسان‌ها نسبت به هم دارند؛ نسبت به اولیای خدا دارند؛ نسبت به خوبان دارند؛

یا نه حتی نسبت به دنیا دارند، هر چه محبت در این عالم است، ظهور مرتبه‌ی نازل‌هی آن یک رحمت حق متعال است. بعد حضرت فرمودند: «وَ آخِرُ تَسْعَاءُ وَ تَسْعِينَ لِنَفْسِهِ» خدا نود و نه تایی

دیگر رحمت را برای خود نگه‌داشت؛ آنها را نازل نکرد و برای قیامت ذخیره کرد. «بِرَحْمٍ بِهَا

عِبَادُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»<sup>۴۳</sup> خدا روز قیامت با آن نود و نه تا بندگان را مشمول رحمت قرار می‌دهد.

یک مرتبه‌ی نازل‌هی رحمت حق در این عالم، چه کرده است! چه عاشق و معشوق‌هایی درست

کرده است! چه فداکاری‌هایی ایجاد کرده است! این ظهور مرتبه‌ی نازل‌هی یک درجه از رحمت

حق متعال است. ضمن این‌که آن نود و نه درجه، به علاوه‌ی این یک درجه هم هست؛ یعنی

آن یک درجه را که خدا تنزیل کرد که از دست نداد. آن نود و نه تا را فقط برای آخرت

گذاشت؛ این یکی را به دنیا هم خرج کرد؛ ولی از دست که نداد و تمام نشد. چیزهایی که خدا

خرج می‌کند که تمام نمی‌شود. «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ»<sup>۴۴</sup>. لذا آن نود و نه تا

مخصوص قیامت است و این یکی هم برای دنیا هزینه شده است، در قیامت هم آن یکی را

دارد؛ یعنی خدا با صد تایش در عرصه‌ی قیامت نقش‌آفرینی می‌کند. ببین چه می‌کند! چنین

خدایی جای مایوس شدن دارد؟ کسی که رحمت خدا را کمی استشمام کند، جا دارد که

---

<sup>۴۲</sup>. سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۲۱.

<sup>۴۳</sup>. فیض کاشانی، صافی، ج ۱، ص ۸۲.

<sup>۴۴</sup>. سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۹۶.

مأیوس باشد؟ البتّه انسان نباید مُتَجَرّی در گناه شود؛ پُر رو شود؛ جسارت پیدا کند و بگوید این همه رحمت، هرچه کنیم چیزی نمی‌شود. «دَرِ دِیْزِی باز است، حیایِ گربه کجا رفته است؟» انصاف و وجدان کجا رفته است؟ تو را به خدا رواست انسان با خدای به این خوبی بجنگد؟ از او سرکشی و تمرد کند؟ گستردگی و عظمت رحمت الهی نباید خدای ناکرده بی‌ادبی و جرأت در گناه ایجاد کند؛ اما می‌خواهم بگویم کسانی که مأیوسند و دائم منفی‌بافی می‌کنند، در اشتباهند.

یکی از دوستان جلسه، چقدر تا به حال با او کلنجار رفتیم تا دست از این نگاه یأس‌آمیز بکشد؛ مدام خودش را گناه‌کار می‌داند؛ در حالی که می‌بینم خبری هم نیست؛ فقط تخیلاتش است؛ این‌قدر خودش را اذیت می‌کند. نگاه کنیم ببینیم رحمت خدا چیست؛ از چه می‌ترسیم؟! «یا

عِبَادِی الَّذِیْنَ اَسْرَفُوْا عَلٰی اَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوْا مِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ یَغْفِرُ الذُّنُوْبَ جَمِیْعًا»<sup>۴۵</sup> از رحمت

خدا مأیوس نشوید. خدا همه‌ی گناهان را می‌بخشد. اینجا هیچ استثنایی قائل نشده است.

بندگان که اسراف کردند؛ یعنی زور زدند تا می‌شود گناه کنند، به آنها می‌گوید مأیوس نشوید؛

خدا همه‌ی گناهان را می‌بخشد. بزرگ‌ترین گناه که در حدّ کفر بالله است، یأس از رحمت الهی

است. «لَا تَیْأَسُوْا مِنْ رَوْحِ اللّٰهِ اِنَّهٗ لَا یَیْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللّٰهِ اِلَّا الْقَوْمُ الْکٰفِرُوْنَ»<sup>۴۶</sup> یأس از رحمت

الهی انسان را به گروه کافران مُلحق می‌کند. این چه ایمانی است که به خاطر آن این‌گونه خود

را مأیوس کرده‌ای! با این یأسی که در خود القا کرده‌ای، از سبقه‌ی ایمان بیرون می‌روی و به

جمع کُفّار مُلحق می‌شوی و با این یأسی که تو را در بر گرفته است، فردای قیامت در جمع

<sup>۴۵</sup>. سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۵۳.

<sup>۴۶</sup>. سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۸۷.

کافران محشور می‌شوی. به رحمت خدا امیدوار باش. خدای با این رحمت، جایی برای مایوس شدن می‌گذارد؟!

ظهور تامّ رحمت مطلق حقّ متعال در وجود پیغمبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. لذا فرمود: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»<sup>۴۷</sup> تو را نفرستادیم مگر رحمتی برای عالمیان؛ همه‌ی عالمین. همان‌طور که در سوره‌ی حمد فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» خدا ربّ همه‌ی عالمیان است؛ یعنی ربّ همه‌ی جَبْرُوتیان، مَلَكُوتیان و ناسوتیان؛ پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هم برای همه‌ی عالمیان رحمت است، برای جَبْرُوتیان، مَلَكُوتیان و ناسوتیان. مظهر «رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ»<sup>۴۸</sup> پیغمبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که همه‌ی موجودات در سِعَةِ رحمت او قرار گرفته‌اند. لذاست که می‌گوییم حقیقت محمدیه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صادر اوّل است. اوّلین جلوه‌ی «رَبِّ الْعَالَمِينَ» است. چون اگر جلوه‌ی دوم باشد، جلوه‌ی اوّل مشمول رحمت او قرار نگرفته است. همه‌ی موجودات زیر چتر و در شعاع رحمت وجودیه‌ی او قرار دارند. هم در قوس نزول، صادر نخستین و اوّلین جلوه‌ی «رَبِّ الْعَالَمِينَ» است و هم در قوس صعود خاتم النَّبِيِّین است. اگر صادر نخستین نبود، موجوداتی که قبل از ایشان بودند، در سِعَةِ رحمت ایشان قرار نمی‌گرفتند. اگر خاتم النَّبِيِّین نبود، آنچه بعد از ایشان بود، در سِعَةِ رحمت ایشان قرار نمی‌گرفت. اما نقطه‌ی آغاز و نقطه‌ی انتها و ختم، وجود مقدّس پیغمبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. لذا هم در قوس نزول همه‌ی موجودات در شعاع رحمت «رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»ی ایشان هستند و هم در قوس صعود همه‌ی موجودات پیش از وجود

<sup>۴۷</sup>. سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۱۰۷.

<sup>۴۸</sup>. سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۵۶.

پیغمبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و در پی آن حضرت هستند و پیغمبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقطه‌ی انتهای قوس صعود است.

## اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

رحمت رحیمی‌هی مطلق حق دو مظهر تام دارد؛ یکی پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و دیگری بهشت است. این دو مظهر تام رحمت رحیمی‌هی حق متعالند. یکی مظهر معنوی و روحانی، دیگری مظهر صوری و جسمانی است. هر دوی آنها در حضرت اسماء، تحت تربیت اسم رحیم حق متعال بودند و عین ثابت خود را از رحیم اخذ کرده‌اند. لذا وجود پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و بهشت کاملاً قرین هم هستند.

به برخی از نمونه‌های این انطباق اشاره می‌کنیم.

**اول؛ بهشت آنجاست کازاری نباشد.** در بهشت هیچ ناراحتی و اذیت شدنی نیست. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هم شبیه بهشت، رحمت مطلق بودند. احدی از ایشان آزار و اذیتی مُتَحَمِّلِ نشد. حتی کفاری که در جنگ‌های صدر اسلام، که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرماندهی آن جنگ‌ها را به عهده داشتند، کشته شدند، کشته شدن برای آنها رحمت و خیر بود. ادامه‌ی حیات دنیوی برای آنها سبب افزونی عذاب بود و پایان یافتن زندگی‌شان، نجات از افزونی عذاب بود. لذا احدی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آزار و بدی‌بی ندید؛ همان‌طور که بهشت آزار و بدی ندارد.

**دوم؛ بهشت دار السرور است؛ خانه‌ی بهجت و سرور است.** هر کس به پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هم می‌رسید، اگر دنیایی از غم داشت، همین‌که با پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ملاقات می‌کرد، بار غم از دلش برداشته می‌شد و سبک و مسرور و سرشار از بهجت می‌شد.

سوم؛ در روایات داریم که با تولّد پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بهشت تبسم کرد؛ خندید و این خنده تا همیشه ادامه دارد. بهشت با تولّد پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ متبسم شد؛ همین‌طور پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هم دائماً متبسم بودند. هیچ‌کس پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را ملاقات نکرد مگر این‌که حضرت را متبسم دید. لبخند از روی لب‌های پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر نمی‌خاست. البته آن لبخند ریشه‌ی عمیقی داشت. به این دلیل که پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دائماً شاهد تجلیات جدید حقّ متعال بودند. دم به دم جلوه‌های نویی برای پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ظاهر می‌شد و اسرار الهی برای ایشان مکشوف می‌شد و به خاطر این‌که دم به دم پرده از رموز ملکوتی و غیبی برای پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برداشته می‌شد، پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یک بهجت درونی داشتند که ظهورش تبسمی بود که دائماً بر لب‌های ایشان بود.

چرا وقتی پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ متولّد شدند، بهشت متبسم شد؟ چون بهشت تنها بود، با تولّد آن حضرت یک قرین و رفیق پیدا کرد؛ از تنهایی درآمد، لذا متبسم شد. چون هر دو مظهر تامّ رحیمیت حقّ متعالند. مضافاً بر این‌که با تولّد و ظهور پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، آن حضرت دینی را آوردند که دامنه‌اش تا قیامت است و بیشترین ساکنان بهشت که پیروان این دین و مؤمنان موحد و اهل ولایت و صالح‌الأعمالند با آن دین به‌وجود می‌آیند. با تولّد پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زمینه‌ی به‌وجود آمدن بیشترین ساکنان بهشت فراهم شد و با ورود آنها به بهشت، بهشت به کمال لایق خود می‌رسد. این است که بهشت با تولّد پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ متبسم شد. لذا بهشت دائماً متبسم است و طراوتش افزون می‌شود. مثل گلی که آن رادائم آبیاری می‌کنید، دائماً شکوفاتر می‌شود و گل‌های زیباتر و معطرتری می‌دهد، بهشت هم دم به دم به برکت وجود پیغمبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر طراوت و شادابی‌اش افزوده می‌شود.

چهارم؛ همان‌طور که بهشت معطر است، پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همواره معطر بودند؛ از هر جا رد می‌شدند، تا مدتی بعد هر کس به آنجا می‌رسید، از باقی‌مانده‌ی بوی عطری که فضا را معطر کرده بود، می‌فهمید آن حضرت از اینجا رد شده‌اند. البته بوی عطر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فقط ناشی از عطرهایی که حضرت استعمال می‌کردند نبود. البته عطر استعمال می‌کردند؛ شاید بیشترین هزینه‌ای که پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌کردند، هزینه‌ی عطر بود؛ که این برای ما خیلی عجیب و غریب است. ما می‌گوییم بیشترین هزینه، پول کرایه خانه و غذا و لباس و امثال آن است. تصور کنید بیشترین هزینه‌ی پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هزینه‌ی عطریاتشان بود. اما فکر نکنید معطر بودن پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ناشی از عطره‌های ظاهری بود که حضرت مصرف می‌کردند؛ پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ علاوه بر عطره‌های ظاهری، ذاتاً بو و عطر بهشتی داشتند و آن بو و عطر بهشتی در همین عالم هم در وجود حضرت ظهور پیدا کرده بود.

پنجم؛ بهشت در قبال لذات و تنعمات انتظار تشکر و مدح و ثنا ندارد. یعنی اگر بهشت به بهشتیان نعمی عطا می‌کند، لذا یدنی را برایشان فراهم می‌سازد، چشم‌داشتی ندارد که اهل بهشت از بهشت تشکر کنند. همین‌طور پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هم در قبال همه‌ی لطف و رحمتی که شامل انسان‌ها کردند، از احدی چشم‌داشت تشکر ندارند. قرآن کریم فرمود: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»<sup>۴۹</sup> بگو هیچ اجر و مژدی از شما نمی‌خواهم مگر مودت و محبت نزدیکانم؛ که مودت و محبت نزدیکان هم سودش به خود مردم برمی‌گردد، نه به پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

<sup>۴۹</sup>. سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۲۳.

«ما سَأَلْتُمْ مِنْ أَجْرِ فَهُوَ لَكُمْ»<sup>۵۰</sup> آنچه از اجر از شما خواسته‌ام، برای خود شما بود؛ سودش به

خود شما برمی‌گشت؛ من از آن نفعی نمی‌بردم. لذا همان‌طور که بهشت چشم‌داشت تشکر ندارد، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هم چشم‌داشت تشکر و اجر ندارند.

ششم؛ همان‌طور که دین پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دین خاتم است؛ فراگیر است و همه‌ی جنّ و انس و تاریخ آینده و همه‌ی عوالم را در برمی‌گیرد و سعه‌ی رحمت پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همه‌ی جهانیان را شامل می‌شود، سعه‌ی بهشت هم نامحدود است؛ همه‌ی مراتب سعادات را در برمی‌گیرد و همه‌ی لذّات و خوشی‌ها را شامل می‌شود.

هفتم؛ همان‌طور که بهتر و بالاتر از بهشت قابل تصوّر نیست؛ نه تنها وجود ندارد، قابل تصوّر هم نیست؛ بهتر، بالاتر، شریف‌تر، کامل‌تر و عالی‌تر از وجود مقدّس پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هم نه تنها وجود ندارد، قابل تصوّر هم نیست. ایشان خاتمند؛ به انتهای مرحله‌ی کمال رسیده‌اند؛ در قلّه‌اند و بالاتر از قلّه، نقطه‌ای قابل تصوّر نیست؛ در قلّه‌ی بی‌انتهای کمالند و بالاتر از ایشان قابل تصوّر نیست.

به دلیل این مشابهت و سنخیت بین پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و بهشت که به نمونه‌هایی از آن اشاره کردیم، فقط پیغمبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ طبیعت بهشت را می‌شناسند و لذا حق این است که اختیار بهشت و همه‌ی نعمت‌های بهشت در دست پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باشد. همه‌ی بهشت و نعمت‌های بی‌انتهای بهشت باید در دست کسی قرار گیرد که آگاه بر آنهاست و آن شخص، پیغمبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. لذاست که اختیار بهشت در دست خاتم النبیین است. پیغمبر

---

<sup>۵۰</sup>. سوره‌ی سبأ، آیه‌ی ۴۷.

اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مظهرِ عَلِيمِ مطلق است و لذا خوب می‌داند چه کسی لیاقت بهشت را دارد و لیاقت کدام نقطه‌ی بهشت را دارد. لذا ایشانند که باید این امر را مدیریت کنند که چه کسی را به بهشت راه دهند و در چه مرحله و نقطه‌ای از بهشت به او مسکن و نقطه‌ی استقرار عطا کنند. لذا اختیار بهشت دست رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است و چون امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام خلیفه‌ی رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است و به تعبیر قرآن نفس پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است؛ که فرمود: «أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ»<sup>۵۱</sup>؛ و مقام ولایت مطلقه‌ی کلیه دارند؛ لذا امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام «قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ»<sup>۵۲</sup> است. اختیار بهشت و دوزخ به دست امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام سپرده شده است. در روایات داریم که هم رضوان که ملکی است که مدیر بهشت است و هم مالک که ملکی است که مدیر دوزخ است، در قیامت هر دو به خدمت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌آیند و می‌خواهند کلید بهشت را تقدیم رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کنند. حضرت می‌فرمایند: به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام بدهید. امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام کلید بهشت و جهنم را می‌گیرند و اختیار بهشت و جهنم به دست امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام می‌آید. با بحث‌هایی که کردیم، معانی این روایات روشن می‌شود.

و نکته‌ی آخر؛ در بحث عبادات مفصل خدمتان عرض کرده‌ایم که قصد و نیت افراد در عبادات با هم فرق دارد. بعضی‌ها از ترس خدا را عبادت می‌کنند که عبادت بندگان و عبید است. بعضی‌ها به طمع پاداش، ثواب و نعم بهشتی عبادت می‌کنند که عبادت تُجَّار است. بعضی‌ها هم

<sup>۵۱</sup>. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۶۱.

<sup>۵۲</sup>. کلینی، کافی، ج ۴، ص ۵۷۰ و مجلسی، بحار، ج ۲۲، ص ۴۰۶.

از سر عشق، خدا را عبادت می‌کنند؛ به تعبیر امام صادق علیه السلام «حَبَاباً لَهُ»<sup>۵۳</sup>. پس مراتب در نیت عبادت فرق دارد. بنابراین بهشت هم مراتب متعددی دارد. هر کس به تناسب نیتش به مرتبه‌ای از بهشت وارد می‌شود و در آن جای می‌گیرد. بالاترین مرتبه برای افرادی است که خدا را از سر محبت عبادت می‌کنند، بهشتشان غیر از بهشت‌های اُخروی است که بیان شده است. «جَنَّاتٌ عَدْنٌ»<sup>۵۴</sup> «جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»<sup>۵۵</sup> بهشت آنها بالاتر از این بهشت‌های اخروی است. خود آنها و بهشت‌هایشان هم به مراتبی تقسیم می‌شوند؛ چون جَنَّةُ الذَّاتِ، جَنَّةُ الصِّفَاتِ، جَنَّةُ الْأَفْعَالِ و جَنَّةُ الْآثَارِ.

بعضی از آنها رضایت، خوشحالی و خوشنودی‌شان صرفاً از این است که خدایی دارند و در عبادت، منظورشان فقط ذات حقّ متعال است. آنها مورد تجلیات ذاتیهی حقّ متعالند. جَنَّةُ الذَّاتِ است. بهشت و نعمت آنها خداست. در مناجات خَمْسَةَ عَشَرَ از زبان امام سجّاد علیه السلام خواندید: «يَا نَعِيمِي وَ جَنَّتِي»<sup>۵۶</sup> ای بهشت من! ای نعمت‌های بهشتی من! همه چیز من تویی. آنها فقط برای ذات حقّ متعال عبادت می‌کنند. لذا تجلیات ذاتیه شامل حال آنها می‌شود و به جَنَّةُ الذَّاتِ راه پیدا می‌کنند. مرتبه‌ی آنها به‌گونه‌ای نیست که باید چشم بدوزند که چه زمانی

<sup>۵۳</sup>. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۸۴.

<sup>۵۴</sup>. سوره‌ی طه، آیه‌ی ۷۶.

<sup>۵۵</sup> سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۵.

<sup>۵۶</sup>. مجلسی، بحار، ج ۹۱، ص ۱۴۸ و محدّث قمی، مفاتیح الجنان، مناجات المریدین، ص ۴۱۲.

قیامت فرا برسد و وارد بهشت شوند. قیامت آنها در همین دنیا با تجلیات ذاتی حقّ متعال و شهود جمال محبوب و معشوق ازلی و سرمدی برپا می‌شود. آنها چشم به راه فردا نیستند.

من که امروزم بهشت نقد حاصل می‌شود      وعده‌ی فردای زاهد را چرا باور کنم؟

قیامت آنها همین‌جا در جَنَّةُ الذَّات برپا شده است. پس بالاترین مرتبه‌ی جنّات، جَنَّةُ اهل رضا، جَنَّةُ الذَّات است؛ جَنَّةُ اللِّقَاء است که برایشان نقد هم است. آنها همین‌جا به شهود حقّ متعال واصلند.

در مرتبه‌ی بعد، کسانی‌اند که رضا و خوشحالی‌شان برای این است که خدایی دارند که رحمان، رحیم، کریم، جواد، غفور، رؤوف و ... است؛ یعنی ناظر به صفات حقّ متعالند. یعنی خوشحالند از این‌که خدای آنها چنین خدایی است. آنها همیشه تحت تجلیات صفاتی‌هی حقّ متعال قرار دارند. آنها در مرتبه‌ی دوم از مراتب اهل رضا هستند که جَنَّتشان جَنَّةُ الصِّفَات است.

در مرتبه‌ی سوم، کسانی‌اند که رضایت و خوشنودی‌شان ناشی از این است که عالم را تجلی‌گاه حُسن الهی می‌بینند. مثال تالار آینه‌ها را بارها خدمتتان عرض کرده‌ایم. همه‌ی عالم را که فعل الهی است، تجلی‌گاه اسماء و صفات حقّ متعال می‌بینند. از دیدن مظاهر اسماء و صفات الهیه، چه اسماء و صفات جمالیه، چه جلالیه، چه لطفیه و چه قهریه، غرق خوشنودی و رضا هستند. آنها در مرتبه‌ی سومند و جَنَّتشان جَنَّةُ الأفعال است؛ چون به فعل حقّ متعال خشنود و راضی‌اند.

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست      عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

بعد از این سه مرتبه، مرتبه‌ی جنة الآثار است.

همه‌ی این جنّات که اسم بردیم، جنة الذات، جنة الصفات، جنة الأفعال و جنة الآثار از مظاهر اسم رحیم حقّ متعالند. همان‌طور که مقام رحیمیت حق دارای مراتب است، رحیمیت در مرتبه‌ی ذات، صفات، افعال و آثار؛ جنّات هم به همین مراتب تقسیم می‌شود؛ یعنی جنت در مرتبه‌ی ذات که جنة الذات است؛ در مرتبه‌ی صفات که جنة الصفات است؛ در مرتبه‌ی افعال که جنة الأفعال است و در مرتبه‌ی آثار که جنة الآثار است. روشن است که بالاترین آنها جنة الذات است که قرآن در سوره‌ی فجر به آن اشاره کرده است؛ «يا أَيَّتْهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ؛ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً؛ فَادْخُلِي فِي عِبَادِي؛ وَادْخُلِي جَنَّتِي»<sup>۵۷</sup>. «جَنَّتِي» غیر از «جَنَّتُ عَدْنُ»<sup>۵۸</sup> و «جَنَّتِ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»<sup>۵۹</sup>؛ غیر «جَنَّتُ الْفِرْدَوْسِ»<sup>۶۰</sup> و جنّات مختلفی است که قرآن نام برده است. این «جَنَّتِي» است؛ جنة الذات و جنة اللقاء است. مصداق اتمّ و مخاطب «وَادْخُلِي جَنَّتِي» وجود مقدّس پیغمبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اهل بیت کرام آن حضرتند. و جالب اینجاست که به تعبیر امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام سوره‌ی فجر «سُورَةُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام»<sup>۶۱</sup> است و مصداق تامّ آیات آخر، وجود

<sup>۵۷</sup>. سوره‌ی فجر، آیات ۲۷-۳۰.

<sup>۵۸</sup>. سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۷۲.

<sup>۵۹</sup>. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۵.

<sup>۶۰</sup>. سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۱۰۷.

<sup>۶۱</sup>. مجلسی، بحار، ج ۴۴، ص ۲۱۸ و محدّث قمی، سفینه البحار، ج ۷، ص ۲۹.

مقدّس امام حسین علیه السلام است. امام حسین علیه السلام مظهر رحمت و اسعیه رحمانیه و رحیمیه الهیه‌اند. روایت داریم که بهشت از نور ابا عبدالله علیه السلام خلق شد <sup>۶۲</sup>.

و جمله‌ی آخر؛ با توجّه به این که امام حسین علیه السلام صاحب مقام شفاعتند و مقام شفاعت به وجود مقدّس اباعبدالله الحسین علیه السلام که رحمت و اسعیه‌اند عطا شد، معلوم می‌شود که شفاعت مظهري از مظاهر رحمت حقّ متعال است و امام حسین علیه السلام چون «رَحْمَةُ اللَّهِ الْوَاسِعَةُ» هستند، مقام شفاعت را به اباعبدالله الحسین علیه السلام می‌دهند. گرچه به تعبیری می‌شود گفت اولین شفیع و آخرین شفیع خود خداست. ممکن است بگویید شفیع یعنی واسطه؛ خدا پیش چه کسی وساطت می‌کند؟ مگر بالاتر از خدا هم هست که خدا پیش او واسطه شود؟ پاسخ این است که شفاعت بین اسماء است. اسماء لطف حقّ متعال، پیش اسماء قهر حقّ متعال شفیع می‌شوند؛ اسماء لطفیه‌ی خدا نزد اسماء قهریه‌ی خدا شفاعت می‌کنند که آن اسماء به اقتضای قهرشان با این فرد مورد شفاعت عمل نکنند؛ چون اگر قهر خدا بخواهد فعّال و اعمال شود، فرد باید عذاب شود. اسماء لطفیه‌ی حقّ پیش اسماء قهریه‌ی حقّ شفیع می‌شوند و آن فرد را از این که مَشْمُول قهر خدای متعال شود، نجات می‌دهند. پس شفیع اوّل و آخر، حقّ متعال است که به تعبیر اهل معرفت «آخِرُ مَنْ يَشْفَعُ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ». و همین‌طور «أَوَّلُ مَنْ يَشْفَعُ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ». و همه‌ی شفیعان دیگر که اعظمشان پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم است و سایر شُفَعَاء که مرتبه به مرتبه در شُفَعَاء آن حضرت مقام شفاعت را دارا هستند، همه‌ی شُفَعَاء از خود پیغمبر

<sup>۶۲</sup>. مجلسی، بحار، ج ۲۵، ص ۱۶.

خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تا سایرین، مظاهر و مجاری شفاعت حقّ متعالند. به تصریح قرآن کریم همه‌ی شفاعت مال خداست و شفاعت خداست که در مجرا و مجلای وجود شُفَعَاءُ ظهور می‌کند.

این جلسه راجع به «الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» نکته‌هایی را خدمتتان عرض کردیم و امیدواریم سال جدید را با «الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» شروع کنیم و رحمت ظاهر و باطن حقّ متعال، ظاهر و باطن همه‌ی اهل ایمان را سیراب و اشراب کند. امیدواریم اگر عمری بود و بعد از تعطیلات مجدد خدمتتان رسیدیم، به آیه‌ی بعد سوره‌ی حمد وارد می‌شویم.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

